

تبیین نقش و کارکرد ساخت‌واژه‌ها در ترجمه خطبه‌های نهج البلاغه

سیدمهدی مسبوق* / رسول فتحی مظفری**

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۲۸

چکیده

اگر ترجمه و برداشت معنا از متن را به مثابه فرآیندی سلسله‌وار در نظر گرفته شود، شناخت و تحلیل معنای واژگانی متن به‌عنوان گام نخست در این حوزه شناخته می‌شود. در این مرحله، متناسب با نوع و غنای امکانات زبانی، تغییر و تحولاتی که در ساختار واژگان به وقوع می‌پیوندد، بر پویایی و در عین حال کارایی زبان صحه می‌گذارد. این تغییرات ساختاری موجود در بین واژگان یک زبان، نویدبخش تولید معانی متنوعی است که افزون بر اینکه در رشد زبان تأثیر مثبت می‌گذارد، راهگشای چالش‌های پرشماری است که صاحبان یک زبان در فرآیند بیان تأملات و افکار خود با آن مواجه هستند. در این میان، شناخت تأثیر تغییرات ساختاری واژگان بر دامنه معنایی آن و در نتیجه فهم معنای دقیق متن، مسئله‌ای است که از ضروریات فن ترجمه به‌شمار می‌رود. در این جستار تلاش شده تا با واکاوی برخی از مؤلفه‌های ساختاری واژگان خطبه‌های نهج‌البلاغه به تغییرات معنایی حاصل از این مؤلفه‌ها پرداخته شود. تحلیل پنج ترجمه فارسی از این خطبه‌ها، حاکی از آن است که در برخی موارد، به دلیل نادیده گرفتن چنین تغییراتی از سوی مترجمان، شاهد برابرنهادهای غیردقیق و نادرست در ترجمه‌های نهج‌البلاغه هستیم.

واژگان کلیدی

ساخت‌واژه، خطبه‌های نهج‌البلاغه، ترجمه‌های نهج‌البلاغه.



طرح مسأله

برخی از صاحب‌نظران حوزه ترجمه معتقدند که زمانی که سخن از کوچک‌ترین واحدهای ترجمه به میان می‌آید، حروف و سپس واژگان زبان، به‌عنوان کوچک‌ترین واحدهای ترجمه معرفی می‌شوند. «ما در مقام مترجم، اصولاً با انتقال معنای کلی یک قطعه از زبان (کلمه) سروکار داریم. برای نیل به این هدف، باید با رمزگشایی واحدها و ساختارهایی که آن معنا را انتقال می‌دهند، کار خود را شروع کنیم. کوچک‌ترین واحدی که انتظار داریم معنای مستقلی داشته باشد، کلمه است که در تعریف آن می‌گوییم: کوچک‌ترین واحد زبانی که به تنهایی و به‌طور مستقل می‌توان آن را به کار برد» (بولینگر و سیرز، ۱۹۶۸: ۴۳ به نقل از: بیکر، ۱۳۹۳: ۱۴).

در این بین، بر اساس نوعی تقسیم‌بندی کلی از واژه، این پدیده زبانی به سه نوع فعل، اسم و حرف تقسیم شده است. با عنایت به این موضوع که گره فهم معنای زبان مبدأ، نخست از گشودن معنای واژگان شروع می‌شود، شناخت هر سه قسم از واژگان - اسم، فعل و حرف - در فرایند ترجمه واژگان می‌تواند مفید باشد. زمانی که سخن از اسم به میان می‌آید، مؤلفه‌هایی همچون: تعریف و تنکیر، مفرد و جمع، جامد و مشتق و غیره ... برای آن ذکر می‌شود و در شناخت افعال و حروف نیز، از مباحثی همچون: انواع اشتقاق، اوزان، ابواب مختلف و انواع حروف سخن به میان می‌آید، اما رسالت نهایی و اساسی فهم چنین مباحثی، چیزی جز فراهم‌سازی بستری به منظور فهم دقیق و صحیح معنا و مضمون متن نیست. در این پژوهش برآنیم تا به اختصار، مسائلی را در حوزه تغییر و تحولات صرفی واژگان و ارتباط چنین پدیده‌ای با تغییرات معنایی واژگان و در نتیجه فهم متن از نظر بگذرانیم. بدین منظور پژوهش حاضر بر آن است که با رویکرد تحلیلی - تطبیقی، برخی از مؤلفه‌های صرفی همچون نقش ابواب مختلف در تغییر معنای افعال، باهم‌آیی افعال با حروف جرّ مختلف و تشابه ساختاری برخی واژگان و مصادر جمع با واژگان دیگر را مورد واکاوی قرار داده و سپس به ارزیابی تطبیقی ترجمه‌های فارسی آقاییان جعفری، دشتی، شهیدی، فقیهی و فیض الاسلام از خطبه‌های نهج‌البلاغه بپردازد.

در اینجا این سوال مطرح است که تغییرات ساختاری واژگان چه نقشی در تنوع معنایی آن ایفا می‌کند؟ رویکرد مترجمان در بازشناخت این تغییرات و در نتیجه فهم معنا بر چه اساسی استوار است؟

پیشینه پژوهش

در زمینه شناخت تغییرات ساخت واژه‌های زبان عربی و مسایلی همچون اشتقاق و حروف معانی و



تأثیر آن در تغییر معنای واژگان و کلام، مباحثی به شکل پراکنده در کتب نحوی ذکر شده است، اما در این زمینه برای آنکه بتوان پژوهشی مستقل و خاص را نام برد؛ می‌توان به پژوهش‌هایی از جمله مقاله «بررسی پاره‌ای از ساختارهای صرفی قرآن کریم و نقد ترجمه‌های مشهور معاصر» نوشته رضا امانی، منتشر شده در «پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم» شماره دو، بهار ۱۳۸۸ اشاره نمود که در این جستار با طرح برخی قواعد و ساختارهای علم صرف، ضمن تبیین جایگاه این علم در افاده معنا، عملکرد برخی مترجمان را در ترجمه قرآن کریم مورد ارزیابی قرار داده است. افزون بر آن می‌توان به پژوهشی تحت عنوان «تحلیل تصویرآفرینی ساختارهای صرفی افعال در ترجمه‌های قرآن کریم» نوشته رضا امانی اشاره نمود که در مجله «پژوهش‌های قرآنی»، سال بیستم، بهار ۱۳۹۴ منتشر شده است که در آن، به نقش برخی از ساختارهای صرفی در تصویرآفرینی‌های قرآنی اشاره شده و شماری از ترجمه‌های فارسی معاصر نیز در زمینه انتقال این تصاویر ادبی مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند. افزون بر این، در برخی پایان‌نامه‌ها نیز با پرداختن به مسایل جزئی‌تر ساخت واژه‌ها، به نقش شناخت مؤلفه‌های دانش صرف در ترجمه اشاره شده است؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عربی تحت عنوان «برابری معنایی کاربرد حروف باء و مین در قرآن کریم؛ موردکاوی دو ترجمه آیتی و خرمشاهی» نوشته زهرا صادقی در دانشگاه الزهراء اشاره نمود که نگارنده در صدد شناخت دلالت‌های معنایی این دو حرف در قرآن کریم و ارزیابی دو ترجمه فارسی در انتقال معانی این حروف به زبان فارسی بوده است. با توجه به اینکه شناخت تغییرات مختلف ساخت واژه‌ها رابطه تنگاتنگی با تغییر معنایی آن دارد و ترجمه‌های نهج‌البلاغه تاکنون از این منظر مورد ارزیابی قرار نگرفته‌اند، پژوهش پیش‌روی در نوع خود نو به‌شمار می‌رود.

تعریف و ضرورت شناخت ساخت واژه یا علم صرف

واژه «صرف»، مصدر فعل «صَرَفَ، یَصْرِفُ» و به‌معنای «برگردان یک چیز از حالت و شکل اولیه آن» است و «تصریف» نیز عبارت است از اشتقاق چیزی از چیز دیگر. (ابن منظور، ۱۳۶۳: ماده صرف). این واژه در قرآن کریم به اشکال مختلفی ذکر شده است؛ از جمله اینکه خدای متعال می‌فرماید: «فَأَنیُّ نُصْرِفُونَ» (یونس / ۳۲) بدین معنا که «به کدام جهت از حق به گمراهی تغییر می‌یابید؟» (طریحی، بی‌تا: ۵ / ۷۹). بر این اساس، علم صرف یا تصریف را می‌توان چنین تعریف کرد: «علمی است که در آن از احکام بناء و ساختار کلمه بحث می‌شود» (ابن عقیل، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۱۱ و علمی است که با قواعد آن، احوال بناء کلمات شناخته می‌شود. (ابن حاجب، ۱۹۸۴: ۱۱) اهمیت



شناخت این علم از آن رو است که بدین وسیله علاوه بر شناخت شیوه‌های تغییر ساختار واژگان در موقعیت‌های مختلف، نوعی تناسب و هارمونی بین ساختار و بافت و موقعیت‌های مختلف یک واژه خلق نموده و در نهایت مضمون و محتوایی دقیق شکل می‌دهد که برای اهل زبان، قابل فهم و انتقال است. از آنجا که شالوده و اساس متن، متشکل از واژگان بی‌معنای پراکنده‌ای است که در یک توالی و زنجیره منسجم، معنایی را خلق می‌کنند. بی‌شک شکل‌گیری این انسجام، مرهون تغییر و تصریفات واژگانی است که در هم‌آیی خود با واژگان مجاور، خالق فضاهای معنایی جدیدی هستند؛ از این رو بر مترجمان ضروری می‌نماید تا با شناخت چنین تغییراتی که در سطح واژگان رخ می‌دهد، تغییرات و تحولات معنایی را به زبان مقصد منتقل نمایند.

مهم‌ترین مؤلفه‌های صرفی معناآفرین

زبان به مثابه یک پدیده در حال رشد و گسترده، با نظم و چینش خاص خود و بهره‌مندی از دو مقوله هم‌نشینی و جانشینی، بسترساز شرایطی است که به گویشوران این امکان را می‌دهد تا با تغییر و تعدیلات دستوری و صرفی، معانی متنوعی را خلق نمایند. در این مختصر به ذکر مهم‌ترین شاخصه‌های معنا آفرین در این حوزه اشاره می‌شود.

۱. تغییر معنای افعال در کنار حروف جر گوناگون

یکی از اصول بسیار مهم در ترجمه زبان عربی، توجه به هم‌آیی واژگان زبان عربی با حروف متنوع و در نتیجه تغییر معنایی واژگان است. این مسأله تا بدان‌جا حائز اهمیت است که برخی واژگان با تنوع حروف جر مختلف، معانی متناقضی دریافت می‌کنند و به‌همین دلیل، شناخت این موضوع می‌تواند مترجمان را در معادل‌یابی دقیق واژگانی کمک نماید. نظر به تأثیرات معنوی این حروف، همچون: ایجاد معنای بسیار (حسن، ۱۹۹۷: ۲ / ۴۳۴)، قبول وجه اعرابی به همراه مجرور خود، نظیر مفردات (ابن هشام، ۱۴۰۵: ۲ / ۴۴۳)، ربط مفاهیم پراکنده در جمله (شیخ رضی، ۱۳۹۵: ۲ / ۳۱۹) و به خصوص تأثیر لفظی بر روی ما بعد خود، همواره مورد توجه کسانی بوده است که به تدوین دستور زبان عربی پرداخته‌اند.

«برخی از نحوایان بر این باورند که انگیزه قوی در به‌کارگیری حروف جر، استفاده از معنای فرعی است که این حروف برای جمله به ارمغان می‌آورند. برای این معنای گرچه استقلالی تصور نمی‌شود، اما مکمل معنای اصلی افعال یا شبه فعل‌ها می‌باشند» (حسن، ۱۹۹۷: ۲ / ۴۳۶).

«حروف جاره نیز نظیر دیگر حروف، برای ایجاد معانی خود نیازمند وجود دیگر کلمات هستند، با این تفاوت که این حروف، وابسته به دو کلمه و دو معنای مستقل دیگرند: یکی اسمی که بر سر آن درآمده‌اند (مجرور) و سپس لفظی دیگر. ولی به علت وضوح یکی از این دو؛ یعنی اسم بعد از حرف جاره، نحویان «اعتباراً» تعلق حرف جاره را تنها برای آن واژه دیگر فرض کرده‌اند و در این باره، تعلق حرف جاره را به یک فعل، یا شبه فعل یا آنچه به تأویل شبه فعل برود و یا آنچه اشاره به معنای فعل داشته باشد، ناگزیر دانسته‌اند» (ابن هشام، ۱۴۰۵: ۲ / ۴۳۳).

ترجمه متون دینی به دلیل حساسیت مضاعفی که از لحاظ انتقال معنا دارد، همواره با چالش‌هایی همراه است که از آن جمله می‌توان به بازشناسی اختلاف معانی حروف جر مختلف در هم‌آیی خود با افعال متنوع اشاره نمود. در کلام امیرمؤمنان علیه السلام نیز می‌توان شاهد نمونه‌های بسیاری از این قبیل واژگان و عبارت‌ها بود که توجه و اهتمام کافی به این مسایل، می‌تواند راهگشای درک مفاهیم کلام آن حضرت باشد. در این راستا با ارائه شواهدی که دربرگیرنده چنین ویژگی‌هایی است، به واکاوی عملکرد مترجمان نیز پرداخته می‌شود.

یک. «وَالذُّنْيَا... قَدْ عَجِلَتْ لِلظَّالِمِ، وَالتَّبَسَّتْ بِقَلْبِ النَّاطِرِ» (خطبه ۴۵)

با واکاوی بسیاری از موضوعات مطرح شده در سخنان امام علی علیه السلام، مشاهده می‌شود که موضوع شناساندن دنیا به مخاطبان، از جایگاه والایی در گفتار و رفتار آن حضرت برخوردار بوده است. عبارت فوق نیز در همین راستا ایراد شده است. کلید واژه این عبارت واژه «التبست بـ» است که در اوصاف دنیا به کار رفته است. برای تعریف این واژه، حروف جر مختلفی نیز ذکر شده است تا معانی متنوع آن برای مخاطبان روشن گردد. همچنان که گفته شده است: «التبس عليه الأمر: فهم و درک کار بر او ملتبس و دشوار شد، به گونه‌ای که در شناخت آن عاجز ماند و «اشتبه والتبس بي الأمر» به معنای این است که امری با من درآمیخت» (ابن منظور، ۱۳۶۳: ماده لبس) همچنین گفته شده است: «التبس علي: مبهم بودن، گنگ بودن، التبس بـ آمیخته بودن، التبس بـ اشتباه گرفتن چیزی با چیز دیگر» (آذرنوش، ۱۳۸۹: ماده لبس). در بررسی تعاریف فوق، شاهد این هستیم که همراهی واژه «التباس» با حرف «علی» به معنای «مشتبه شدن» و هم‌آیی این واژه با حرف جر «باء» به معنای «درآمیختن و مخلوط شدن» است. در شرح جمله دوم این عبارت نیز به همین معنا چنین اشاره شده است: «عبارت «التبست بقلب الناظر» بدین معنا است که حبّ و علاقه دنیا با قلب کسی که بدان اعتماد و تکیه می‌کند به گونه‌ای درآمیخته می‌شود که منجر می‌شود تا از دیدن و درک مصلحت خود، ناپینا شود.»

(مغنیه، ۱۳۵۸: ۱ / ۲۷۰). با توجه به تعاریف و شروح مذکور، عملکرد مترجمان در قبال ترجمه این عبارت را مورد واکاوی قرار می‌دهیم:

جعفری: این دنیا برای جوینده‌اش شتابان است و بر دل نظاره‌کننده‌اش مخلوط‌کننده و فریبا.

دشتی: دنیا به سرعت به سوی خواهانش می‌رود و بیننده را می‌فریبد.

شهیدی: دنیا در پی خواهانش شتابان و پویا و دل بیننده را فریبا.

فقیهی: دنیا به راستی برای رفتن نزد کسی که جویای آن است، شتاب می‌کند و محبت آن با قلب هر کس که به آن نظر دارد، آمیخته می‌گردد.

فیض الاسلام: دنیا شتابان به سراغ خواهان و طالبش می‌آید و علاقه و محبت خود را به دل نظرکننده وارد می‌کند.

در بررسی ترجمه‌های فوق، مشاهده می‌شود که جعفری، دشتی و شهیدی، با کاربرد معادل (فریبا و فریبنده)، واژه «التباس» را بدون همراهی آن با حرف جرّ (باء) ترجمه کرده‌اند. این مساله باعث ارائه ترجمه‌ای به دور از دقت شده است. از سوی دیگر، ترجمه‌های فقیهی و فیض الاسلام، به خوبی به نقش حرف مذکور در تغییر معنای این فعل پی برده‌اند و در نتیجه با کاربرد معادل (آمیختن)، توانسته‌اند ترجمه‌ای متفاوت از سایرین و متعادل‌تر ارائه نمایند.

ترجمه پیشنه‌پادی: دنیا، شتابان به سوی خواهان خود می‌رود و (محبت و علاقه آن) با دل آن کس که بدان چشم دوزد، عجین می‌گردد.

دو. «وَلَا يَزَالُ بَلَاؤُهُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ أَنْتِصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا مَثَلِ أَنْتِصَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ» (خطبه ۹۳) مساله فتنه بنی امیه در دوران حیات امام علی علیه السلام همواره مورد روشنگری‌های آن حضرت بوده است. ایشان با تبیین اهداف فتنه‌جویان، سعی در دعوت مخاطبان خود به داشتن بصیرت در برابر چنین فتنه‌هایی داشته‌اند. فراز فوق، بخشی از فرمایش‌های آن حضرت در این باره است. در عبارت فوق، کاربرد صنعت تشبیه با هدف نکوهش مخاطبان مورد استفاده قرار گرفته است. کلید واژه این نوع تشبیه، واژه «انتصار» است که به همراه حرف جرّ (من)، دوبار تکرار شده است. ابن منظور در تعریف این واژه می‌گوید: «إنتصر الرجل: به معنای این است که شخص، مانع از ظلم ظالمش شد و بنا به اعتقاد ازهری، فعل «إنتصر الرجل من ظالمه» به معنای انتقام از ظلم ظالم است.» (ابن منظور، ۱۳۶۳: ماده نصر). در تعریفی که ابن منظور ارائه داده است، این واژه یک‌بار همراه با حرف جرّ و بار دیگر بدون حرف جرّ آمده است که معنای آن در همراهی با حرف جرّ (من)، بر انتقام گرفتن دلالت دارد و



در حالت دوم، بر مانع شدن از ظلم و ستم اشاره دارد. در شرح این عبارت نیز معنای انتقام گرفتن به‌صراحت مورد اشاره قرار گرفته است. چنان‌که خویی در این باره می‌نویسد:

در عبارت «لایکون انتصار احدکم»، انتصار به‌معنای انتقام است و عبارت «منهم» مثل انتصار العبد من ربه» به‌معنای انتقام برده از ارباب خود است. همچنین عبارت «کانتصار صاحب من مستصحبه»؛ یعنی انتقام از کسی که از او پیروی می‌کند. هدف اصلی از ذکر این جمله، نفی امکان انتقام است و هدف از اثبات انتقام‌گیری مخاطبان از بنی امیه، در واقع نفی انتقام (حقیقی و پیروزی‌بخش) است. چنان‌که شخص برده، نمی‌تواند از ارباب و ولی نعمت خود انتقام بگیرد. (خویی، ۱۳۵۸: ۷ / ۹۰)

با توجه به مطالب فوق، اینک به ارزیابی عملکرد مترجمان در این باره پرداخته می‌شود:

جعفری: و بلای آنان از شما زائل نگردد تا موقعی که پیروزی (یا انتقام) یکی از شما بر آنان مانند پیروزی برده‌ای بر مالکش.

دشتی: و بلای فرزندان بنی امیه، بر شما طولانی خواهد ماند چندان که یاری خواستن شما از ایشان چون یاری خواستن بنده باشد از مولای خویش

شهیدی: و بلای آنان چندان ماند که یاری خواستن شما از ایشان، چون یاری خواستن بنده باشد از خداوندگاری که او را پرورده.

فقیهی: فتنه و بلای بنی امیه ادامه خواهد یافت تا آنکه پیروزی و انتقام گرفتن شما از ایشان، جز مانند پیروزی (انتقام گرفتن) برده بر مولایش نخواهد بود.

فیض الاسلام: و همواره بلا و تسلط آنان بر شما برقرار است به‌طوری‌که انتقام گرفتن یکی از شما از ایشان مانند انتقام گرفتن غلام از آقای خود می‌باشد.

برآیند بررسی پنج ترجمه فوق، حاکی از این است که تنها در ترجمه فیض الاسلام، شاهد دقت در ترجمه واژگانی به شکلی کامل هستیم. سایر ترجمه‌ها، به دو دسته تقسیم می‌شوند. برخی ترجمه‌ها مانند ترجمه دشتی و شهیدی، بدون در نظر گرفتن حرف جرّ (من)، به معادل‌یابی واژه «انتصر» روی آورده‌اند که در این زمینه موفق عمل نکرده‌اند و برخی دیگر نیز مانند فقیهی و جعفری، در انتخاب معادل صحیح دچار تردید بوده و از دو معادل به‌صورت همزمان استفاده کرده‌اند. این درحالی است که عطف معادل‌های «پیروزی» و «انتقام» به یک دیگر برای واژه «انتصر من»



صحیح نیست؛ چرا که تغییر حروف جرّ مختلف این فعل، موجب تغییر معنای آن نیز خواهد شد. مسأله دیگری که در ترجمه جعفری به چشم می‌خورد، این است که ایشان، فعل «لایزال» را که از افعال ناقصه است با فعل تام «لایزول» ملتبس دانسته و در نتیجه از معادل (زائل نمی‌شود) استفاده نموده است. بر اساس مطالب فوق، می‌توان ترجمه فیض الاسلام را به سایر ترجمه‌ها ترجیح داد.

ترجمه پیشنهادی: مصیبت بنی امیه همواره دامن‌گیر شما خواهد بود تا بدانجا که انتقام گرفتن شما از ایشان همچون انتقام گرفتن برده‌ای از مولا و صاحب خود (نامیسر) خواهد بود.

۲. چندمعنایی ساختار جمع واژگان و تشابه لفظی آن

از جمله چالش‌هایی که مترجمان در ترجمه واژگان زبان عربی با آن مواجه می‌شوند، چگونگی تعامل با واژگانی است که به‌عنوان مشترک لفظی، از چندین معنا برخوردارند و یا اینکه با تشابه ظاهری خود با برخی واژگان زبان دیگر، زمینه را برای وقوع خطا در تشخیص معنای صحیح فراهم می‌سازند. در این گونه موارد، وظیفه مترجم، پرهیز از قضاوت‌های عجولانه بر مبنای ظاهرینی و اهتمام به بازشناسی ساختارهای صرفی واژگان در راستای تبیین معنای دقیق آن واژگان است. بدین‌سان، برخی واژگانی که به‌صورت جمع به‌کار رفته‌اند، به‌دلیل چندمعنایی ریشه اصلی خود و یا التباس شکلی با برخی واژگان دیگر، نیازمند عنایت و دقت بیشتری در بازشناسی معنای مورد نظر خود در زبان مبدأ هستند. در اینجا با انتخاب جمله‌هایی از نهج البلاغه، ضمن تبیین اهمیت شناخت ساختارهای صرفی واژگان جمع، به بررسی و مقایسه عملکرد مترجمان در این باره پرداخته می‌شود.

یک. «خَفَّتْ عُقُولُكُمْ، وَسَفِهَتْ حُلُومُكُمْ» (خطبه ۱۴)

فراز فوق، بخشی از سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام در نکوهش گروهی از مردم بصره است که به تفرقه‌افکنی و آشوب در زمان آن حضرت پرداخته بودند. کلید واژه این فراز، «حلوم» است که به شکل جمع آمده است. قبل از پرداختن به معنای این واژه، ابتدا به ریشه لغوی «حلم» و تعاریف آن و سپس شرح کل عبارت پرداخته می‌شود. این‌منظور در تعریف این واژه، سه صورت اشتقاقی و بالتبع سه نوع مصدر مختلف با معانی متنوع را در باب ثلاثی مجرد برای این ریشه عنوان نموده است که عبارت‌اند از:

«حَلَمَ يَحْلُمُ حُلْمًا وَحُلْمًا: به‌معنای خواب و رؤیا دیدن است که واژه احتلام نیز از همین ریشه می‌باشد و جمع آن، واژه «أحلام» است، اما واژه «حَلِمَ يَحْلُمُ حَلْمًا»



به معنای پوسیده شدن چرم و پوست و سوراخ شدن آن است. پس از این، واژه «حَلْمٌ يَحْلُمُ حِلْمًا» است که به معنای تعقل و بردباری است و جمع آن، «أحلام» و «حِلْمٌ» است» (ابن منظور، ۱۳۶۳: ماده حلم)

با توجه به تعاریف فوق، ریشه «حلم» دارای سه مصدر با معانی: «رؤیا و خواب دیدن»، «پوسیده و فاسد شدن پوست و چرم» و «بردباری و تعقل» است. در فراز امام علیه السلام از واژه «حلم» استفاده شده است که این واژه، جمع مصدر «حِلْمٌ» به معنای بردباری و عقل است. در واقع «حلم» تنها برای زمانی به کار می‌رود که واژه «حلم» به معنای بردباری و عقل باشد. شناخت چنین مفهومی تنها در سایه آشنایی با نوع مصدر و همچنین شناخت حالت جمع بسته شدن این مصدر میسر می‌شود. در شرح این عبارت نیز به معنای مزبور چنین اشاره شده است: «واژه «الحلم» به معنای عقل و خرد است و جمع آن به صورت «حلم» و «احلام» به کار می‌رود؛ این عبارت امیرمؤمنان علیه السلام نیز در وصف بی‌خردی و حماقت افراد مخاطب خویش به کار رفته است. حماقتی که منجر به تنزل و انحطاط عقائد دینی در بین آنان شده است.» (خویی، ۱۳۵۸: ۳ / ۲۱۱).

با توجه به شروح و تعاریف فوق، به بررسی عملکرد مترجمان در این باره پرداخته می‌شود:

جعفری: عقول شما سبک و رؤیاها و آرزوهایتان بی‌اصل است.

دشتی: عقل‌های شما سست و افکار شما سفیهانه است.

شهیدی: خرده‌ایتان اندک است و سفاقت در شما نمایان.

فقیهی: عقل‌هایتان سبک و بردباری‌هایتان (یا ادراک و شعورتان) به نادانی و پستی گراییده است.

فیض الاسلام: عقل‌های شما سبک و حلم و بردباری شما در غیر موضع استعمال می‌شود.

پنج ترجمه فوق، ترجمه‌های نسبتاً متفاوتی هستند. در ترجمه جعفری برای واژه «حلم»، از معادل «رؤیا و آرزو» استفاده شده است که معادل آن، «احلام» است. دشتی نیز از معادل «افکار» استفاده نموده که مشخص نیست به چه منظور از این معادل استفاده شده است. شهیدی به شکلی کلی به ترجمه جزء دوم عبارت امام علیه السلام پرداخته و برای واژه «حلم» به صورت دقیق، ترجمه‌ای لغوی ارائه نموده است. فیض الاسلام نیز این واژه را به معنای بردباری در نظر گرفته است که با توجه به همراهی «سفه» با واژه «حلم»، نمی‌توان از معادل «بردباری» استفاده نمود؛ چرا که چنین نوع هم‌نشینی از لحاظ معنایی نادرست است. فقیهی نیز با نوعی عدم اطمینان و ثبات از ادراک معنای دقیق واژه «حلم»، از هر دو معادل «بردباری» و «ادراک و شعور» استفاده نموده است که



این عدم اطمینان، سردرگمی مخاطب را در پی خواهد داشت. درحالی که با نگاهی دقیق‌تر به تنوع معنایی ریشه «حلم» و شناخت ویژگی‌های مصادر مختلف این فعل، مترجمان دچار چنین چالش و اشتباهی در برابریابی دقیق واژگانی نمی‌شدند.

ترجمه پیشنهادی: شما مردمی سبک‌عقل و بی‌خرد هستید.

دو. «وَالدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْاَبَاطِيلِ وَالدَّمِغِ صَوْلَاتِ الْاَضَالِيلِ» (خطبه ۷۲)

فراز فوق، بخشی از سخنان امام علیه السلام در مدح پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است که به شکلی مسجع و موزون آمده است. در این عبارت، وفور واژگان جمع، افزون بر مدح پیامبر صلی الله علیه و آله، به نوعی بر نکوهش فرقه‌های باطل و همچنین مبالغه در این امر دلالت می‌کند. در این عبارت، واژه «جیشات» یکی از مواردی به شمار می‌رود که در آن، وجود تشابه و التباس شکلی با واژه «جیش» به معنای ارتش و نیروی نظامی باعث نوعی سوء برداشت از سوی برخی مترجمان گردیده است در ابتدا به تعریف این واژه و سپس شرح عبارت پرداخته می‌شود. در تعریف این واژه چنین آمده است: «جاش یجیش جیشاً و جیوشاً و جیشاناً: این واژه به معنای لبریز شدن و به خروش آمدن است و هر چیزی که به جوش می‌آید، برای آن از فعل «جاش - یجیش» استفاده می‌کنند ضمن اینکه هر بار جوشیدن را «جیشة» می‌نامند که جمع آن، «جیشات» است» (ابن‌منظور، ۱۳۶۳: ماده جیش). با توجه به تعریف فوق، «جیشات»، جمع «جیشة» به معنای جوش و خروش است. در شرح این عبارت نیز، معنای مزبور مورد اشاره قرار گرفته است، چنان که گفته شده است: «مراد از عبارت «و الدافع جیشات الاباطیل» این است که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان ابلاغ رسالت خویش، فوران فتنه‌های مشرکان را خاموش گردانید و فتنه‌های آنان را که جلوه‌ای از غارت و قتل و خونریزی بود، با بعثت نورانی خود از میان برداشت، همانطور اینکه عبارت «و الدامغ صولات الاضالیل» نیز به معنای این است که آن حضرت صلی الله علیه و آله در برابر حملات سهمگین گمراهی و ضلالت، مقهور نشد و جایگاه مشرکانی را که به راه فساد و انحراف کشیده شده بودند، متزلزل و نابود ساخت.» (خوبی، ۱۳۵۸: ۵ / ۱۹۵). در این عبارت، هرچند معنای لغوی واژه «جیشات» جنب و جوش است، اما با توجه به هم‌آیی واژه مزبور با «أباطیل» و همچنین با توجه به تفسیر خوبی، برای این واژه می‌توان از معادل «طغیان» و «سرکشی» استفاده نمود.

با توجه به مطالب فوق، به بررسی عملکرد مترجمان پرداخته می‌شود:

جعفری: از نادرستی‌ها و باطل‌هایی که سر و صدا به راه انداخته بودند، جلوگیری نمود وصولت

گمراهی‌ها را در هم شکست.



دشتی: دفع‌کننده لشکرهای باطل و درهم کوبنده شوکت گمراهان است.

شهیدی: فرونشاندنده طغیان و درهم کوبنده شوکت گمراهان.

فقیهی: جلوگیری از جنب‌وجوش‌های باطل و شکننده و از میان برنده هجوم‌های گمراهان.

فیض الإسلام: و از جوش و خروش باطل و نادرستی‌ها (فتنه‌های زمان جاهلیت) جلوگیری

نمود و تسلط گمراهی‌ها (ی از راه بیرون رفته و از راه برندگان) را نابود کرد.

در بررسی ترجمه‌های فوق، این نتیجه به‌دست می‌آید که همه ترجمه‌ها به جز ترجمه دشتی، به تفاوت موجود بین «جوش» و «جیشات» پی برده‌اند، به‌گونه‌ای که در ترجمه دشتی، از معادل «لشکرها» استفاده شده است که این نوع معادل‌یابی، ناشی از التباس شکلی دو واژه فوق است. حال آنکه یکی «اسم جنس» و دیگری «جمع مصدر مرّة» است. سایر ترجمه‌ها از معادل «جوش و خروش» و «سر و صدا» و «طغیان» استفاده نموده‌اند که در این بین، معادل «طغیان» مناسب‌تر از سایر معادل‌ها است، با این تفاوت که در ترجمه شهیدی، شاهد ایجاز بیش از اندازه‌ای هستیم که منجر به حذف برخی واژگان عبارت نخست شده است. به هر روی، آنچه که در این مجال به‌دست آمد، توجه به تفاوت‌های موجود بین ساختار و همچنین معانی واژگان نسبتاً مشابه با یکدیگر است که مورد ارزیابی قرار گرفت.

ترجمه پیشنهادی: جوش‌و‌خروش نادرستی‌ها و باطل‌ها را فرو نشانده و حمله و هجوم

گمراهی‌ها را در هم شکست.

۳. تنوع معانی افعال در وزن‌ها و باب‌های مختلف

یکی از نظریه‌های زبان‌شناسی که در زبان عربی از جایگاه حائز اهمیت برخوردار است، مسأله «زیادة المبانی تدلّ علی زیادة المعانی» است که بر این اساس، نظریه‌پردازان، زیادت در حروف و مبانی را دالّ بر زیادت در معنا می‌دانند؛ به عبارت دیگر هر زمان به حروف اصلی یک کلمه، حروف دیگری اضافه شود دلالت بر معانی فرعی جدیدی می‌کند که لفظاً، در ریشه اصلی خود چنین دلالتی ندارد. از کسانی که با این قاعده موافقت کرده و آن را مورد تایید قرار داده، استاد معرفت است. ایشان در مقام دفاع از این قاعده در کتاب «التمهید» می‌نویسد:

وضع کلمات برای این است که الفاظ متکلم را به معانی آنها برسانند و اگر هر لفظی در ماده و هیأت خاص خود دلالت بر معنایی نداشته باشد، فایده وضع



منتفی خواهد بود، بنابراین هر تصریفی در کلمه و یا تغییر در حرکات، بر معنای جدید دلالت می‌کند که کلمه دیگر بر آن دلالت ندارد. (معرفت، ۱۳۶۹: ۵ / ۴۵)

«استفاده علمای صرف از این قاعده به این صورت است که آنها این قاعده را منطبق کرده‌اند با معانی ابواب ثلاثی مزید و مباحث مفصلی را پیرامون حروفی که به ماده اصلی کلمه اضافه می‌شود، مطرح نموده‌اند، بنابراین تفاوت قائل شده‌اند میان دو لفظ «قطع» و «قطع» و همچنین میان دو واژه «کسر» و «کسر» و «عشب» و «عشوب» و «اعشوشب» و سایر افعال دیگر» (شیخ رضی، ۱۳۹۵: ۴ / ۴۳۲). صاحب کتاب «المزهر» نیز در این باره معتقد است: «در عبارت زیاده المبنای تدل علی زیاده المعانی حروف زائده نیز داخل در این قاعده می‌شوند؛ زیرا دلالت بر تاکید و مبالغه و تقویت می‌کنند مانند «باء» در «کفی بالله» و «مین» در «ما من إله». همچنین این قاعده را در اسماء اشاره نیز جاری می‌دانند و تصریح می‌کنند که از موارد اعمال این قاعده، در اسماء اشارات است.» (سیوطی، ۱۳۸۶: ۱ / ۱۱۶)

یکی از ویژگی‌های بارز زبان عربی، مبحث اشتقاق افعال و به تبع آن ساخت مصادر مختلف در اوزان متنوع است. در این راستا، برخی افعال با رفتن به ابواب مختلف ثلاثی مزید، معانی متنوع و بعضاً متباینی با یکدیگر به دست می‌آورند. بنابراین یکی از مهم‌ترین مسائل حوزه ترجمه، توجه به اختلاف معنایی یک واژه واحد در ابواب و اوزان مختلف است. مصدر و ریشه هر واژه، معنای ویژه‌ای دارد که در هیئت ثلاثی مجرد آن جلوه می‌کند. هنگامی که ریشه و ماده اصلی یک واژه به ابواب ثلاثی مزید در می‌آید، جلوه و معنایی دیگر از آن واژه رخ می‌دهد و گاه نیز معنای جدیدی را می‌رساند. در این صورت، وظیفه مترجمان در وهله نخست این است که به این نوع تفاوت‌ها به دیده اغماض ننگرند و تنها با شناخت یکی از معانی یک ریشه از فعلی خاص، آن معنا را برای تمام مصادر آن ریشه تعمیم ندهند. در ادامه با انتخاب شواهدی از خطبه‌های نهج البلاغه، اهمیت این موضوع مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد:

یک. «فَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِيَتَّبِعَنَ الْجَاهِلُ، وَيَتَّبِعَتِ الْعَالِمُ» (خطبه ۱۲۵)

فراز فوق، بخشی از سخنان حضرت علیه السلام در پاسخ به خوارجی است که به دلیل پذیرش حکمیت از سوی امام علیه السلام، ابراز ناخشنودی و نارضایتی می‌کردند و امام علیه السلام نیز با استدلال به آیات قرآن کریم، فلسفه قبول حکمیت را به ایشان گوشزد می‌نماید. عبارت فوق، به این مطلب اشاره دارد که چرا آن حضرت علیه السلام، میان خود و حکم‌ها، مدتی را برای حکمیت قرار دادند. در این عبارت، واژه «يَتَّبِعَتِ» از



ریشه «ثبت» با قرار گرفتن در باب «تفعل» از معنایی متفاوت نسبت به حالت مجرد خود برخوردار شده است که بدان اشاره می‌شود: «ثبت الشيء يثبت ثباتاً و ثبوتاً و هو ثابت و تثبت في الأمر و الرأي: به معنای در کاری تأمل نمودن و عجله نکردن و جوانب آن را سنجیدن است و عبارت «استثبت في أمره» نیز به معنای مشورت نمودن در امری و تحقیق و تفحص در آن است» (ابن منظور، ۱۳۶۳: ماده ثبت). در لسان العرب، برای واژه «تثبتت»، از معادل «تدبر و کنکاش کردن در مورد چیزی» استفاده شده است. آذرنوش نیز در تعریف این واژه می‌گوید: «تثبت في: بررسی کردن، کسب اطمینان کردن در مورد چیزی، آزمودن صحت و خطای امری» (آذرنوش، ۱۳۸۹: ماده ثبت). در شرح این عبارت نیز، معانی مزبور به وضوح مورد اشاره قرار گرفته است: «دلیل آنکه امام علیه السلام این مدت زمان را تعیین نمود، این بود تا افراد نادان، حقیقت امر را در خلال آتش‌بس دریابند و افراد دانا و عاقل نیز در این‌باره تعقل و تدبر نمایند تا در راهی که انتخاب می‌کنند، هیچ شک و شبهه‌ای نداشته باشند.» (موسوی، ۱۳۷۶: ۲ / ۳۵۲). در این شرح نیز معادل (اطمینان یافتن و مورد بررسی قرار دادن) مورد اشاره قرار گرفته بود که با توجه به این مفاهیم، به ارزیابی عملکرد مترجمان در این زمینه پرداخته می‌شود:

جعفری: جز این نیست که من این تاخیر را بدان جهت روا دیدم که کسی که نادان به حقیقت امر است، آگاه شود و اطلاع حاصل کند و کسی که عالم به حقیقت امر است، در دفاع از حق و اجرای آن مستحکم‌تر گردد.

دشتی: من این کار را کردم تا نادان خطای خود را بشناسد و دانا بر عقیده خود استوار بماند.

شهیدی: من این کار را کردم تا نادان خطای خود را آشکارا بداند و دانا بر عقیدت خویش استوار ماند.

فقیهی: من این کار را کردم تا کسانی که نسبت به این امر جاهل و بی‌اطلاعند، جستجو کنند و از حقیقت آگاهی یابند و آنان که عالم و آگاهند، در آن تأمل و دقت نمایند تا در ذهنشان بیشتر جایگزین گردد.

فیض الإسلام: مهلت دادم تا جاهل تحقیق کند و عالم استوار باشد.

برآیند بررسی و واکاوی معادل‌یابی مترجمان در ترجمه عبارت یادشده، بیانگر آن است که تنها در ترجمه فقیهی شاهد معادل‌یابی دقیقی در زمینه فعل «یتثبت» هستیم. وی طبق تعاریف و شروح وارده، از معادل «تأمل و تدبر نمودن» استفاده نموده‌اند که با مفهوم لغوی این واژه، تناسب دارد، اما او در ادامه، از جمله «جایگزین شدن در ذهن» استفاده کرده است که با مفهوم «ثبوت»، بی‌ارتباط نیست. به هر روی اگر ایشان، در معادل‌یابی واژه «تثبتت» بیشتر بر معادل «تدبر» تکیه نموده باشد،

در این فرایند، موفق عمل نموده است. سایرین نیز با عنایت به ریشه و مصدر «ثبوت» به معنای برقراری و استواری، فارغ از توجه به تفاوت معنایی این مصدر با مصدر (تثبّت)، به معادل‌یابی روی آورده‌اند که با ارائه معادل «استوار ماندن»، از معادل دقیق این واژه فاصله گرفته‌اند. همچنین می‌توان گفت که بافت کلام نیز، مؤید معنایی است که شروح و تعاریف لغوی بدان پرداخته‌اند؛ چرا که عبارت «یتبین الجاهل» نیز در راستای مفهوم کسب آگاهی از صحت و خطای یک امر به‌شمار می‌رود.

ترجمه پیشنهادی: من این مدت زمان را از آن جهت تعیین کردم تا اشخاص ناآگاه، به حقیقت امر نائل شوند و افراد آگاه، با تدبّر و بررسی در این باره، اطمینان حاصل نمایند.

دو. «وَهُوَ فِي مُهَلَّةٍ مِنَ اللَّهِ يَهْوِي مَعَ الْغَافِلِينَ» (خطبه ۱۵۳)

فراز فوق، بخشی از فرمایش‌های آن حضرت در تبیین و شناساندن اوصاف انسان‌های غافل به مخاطبان خود است. در این خطبه، ایشان با ذکر چنین اوصافی، مخاطبان خود را از اینکه در جرگه غافلان باشند، برحذر داشته و آنان را به یادآوری آخرت دعوت می‌نماید. در راستای بررسی واژگان کاربردی این عبارت، واژه «یهوی» را می‌توان جزء واژگان و افعالی برشمرد که نیاز به دقت و توجه بیشتری از سوی مخاطبان و به‌خصوص مترجمان دارد. پیش از ورود به شناخت مفهوم لغوی این واژه، ذکر این نکته ضروری می‌نماید که در زبان عربی، شکل و حالت خاص حرکت عین الفعل، در تغییر معنای افعال دخیل است، چنان‌که بخواهیم این موضوع را شفاف‌تر بیان نماییم، باید چنین گفت که برخی افعال در زبان عربی، با وجود اینکه از ریشه واحد و خاص ساخته شده‌اند و در وزن ثلاثی مجرد نیز به کار رفته‌اند، اما با تغییر حرکت عین الفعل این افعال در حالت ماضی و مضارع، معنای فعل مزبور دستخوش تغییرات نسبتاً فاحشی می‌شود. چنین مسأله‌ای در ترجمه متونی که از حرکت‌گذاری‌های دقیقی برخوردار نیستند، می‌تواند مترجمان را با چالشی دشوار مواجه نماید. در راستای تبیین این موضوع، از عبارت فوق مدد جست‌ایم. در این عبارت، فعل «یهوی» با حرکت کسره بر روی حرف «عین الفعل» (واو)، از معنایی متفاوت نسبت به حالت وجود فتحه بر روی همین حرف برخوردار می‌شود. بدین منظور به تعریف لغوی این واژه می‌پردازیم: «هَوِيَ - يَهْوِي هَوِيَانًا: سَقُوطُ كَرْدٍ وَ اِفْتَادٌ. سَقَطَ وَرَأَيْتَهُمْ يَتَهَاوُونَ فِي الْمَهْوَاةِ: يَكِي پس از دیگری به لغزشگاه افتادند. هَوِيَ - يَهْوِي هَوِي: به چیزی دل بست. الهَوِي: علاقه انسان به چیزی و دل‌بستگی به آن» (ابن منظور، ۱۳۶۳: ماده هوی). در این بررسی، شاهد این بودیم که فعل «هوی» اگر بر وزن «فَعَلَ - يَفْعَلُ» باشد، به معنای افتادن و سقوط از جایی می‌باشد و اگر همین فعل بر وزن «فَعِلَ - يَقْعَلُ» باشد، به معنای دوست



داشتن است. بنابراین در این عبارت، واژه «یهوی» به معنای سقوط و انحطاط است. برای تبیین این موضوع به شرح این عبارت می‌پردازیم: «مراد از سخن امام علیه السلام آنجا که می‌فرماید: «و هو فی مهله من الله یهوی مع الغافلین» این است که خدای سبحان چنین اراده نموده است که با طول عمری که به انسان غافل می‌بخشد؛ موجب غفلت بیشتر و سقوط وی از درجه کمال شده و همین مساله موجب می‌شود تا با دیگر افراد غافل و نادان، به ورطه هلاکت سقوط کند.» (خویی، ۱۳۸۵: ۹ / ۲۱۱). ابن میثم نیز در این باره می‌نویسد: «یهوی مع الغافلین اشاره به این است که بر اثر نادانی و غفلت از تکالیف خود، در جرگه بی‌خبران درآمده و در این وادی سقوط کرده است، امام علیه السلام واژه «هوی» را برای درآمدن او در زمره غافلان و پیروی وی را خواهش‌های نفس استعاره آورده است، وجه مشابهت این است: کسی که در گرداب غفلت فرو رفته و در وادی نادانی و بی‌خبری سرگردان گشته، از جرگه اهل سلامت بیرون رفته و در پرتگاه نابودی که همان صفات زشتی است که انسان را از خدا دور می‌گرداند، افتاده است؛ به مانند چیزی که از بالا به پایین فرو افتد و سقوط کرده است» (ابن میثم، ۱۳۶۲: ۳ / ۲۳۹).

با عنایت به شروح مذکور، به تحلیل ترجمه‌های این عبارت پرداخته می‌شود:

جعفری: انسان گمراه در مهلتی از جانب خدا به سر می‌برد. هوی و میلش با غفلت زدگان است.

دشتی: چند روز از طرف خدا به گمراه، مهلت داده شد و او با غافلان و بی‌خبران در راه هلاکت

قدم می‌نهد.

شهیدی: و او - گمراهی است - که خدایش مهلت داده، تا در پی هوای بی‌خبران افتاده.

فقیهی: او در مهلتی که خدا به وی داده، به سر می‌برد، همراه با مردمان غافل، راه سقوط می‌پیماید.

فیض الاسلام: و آن کس گمراه را خداوند مهلت داده اجلش را به تاخیر انداخته در راه

غفلت‌داران (که عذاب الهی را در نظر ندارند) قدم می‌نهد.

بررسی پنج ترجمه فوق، بیانگر آن است که ترجمه‌های مختلفی برای واژه «یهوی» بیان شده است. در وهله نخست، جعفری و شهیدی، با عنایت به ظاهر فعل، آن را با معنای «هوا و میل» ملتبس دانسته‌اند و از این رو، ترجمه‌ای دقیق ارائه نداده‌اند. در ترجمه فقیهی، این مساله به خوبی مورد اهتمام واقع شده است، از این رو، ایشان به معادل «پیمودن راه سقوط» اشاره نموده‌اند که به مفهوم اصلی، نزدیک‌تر است. در ترجمه‌های فیض الاسلام و دشتی نیز معادل «سقوط» به صراحت عنوان نشده است، بلکه به صورت تلویحی، لغزش و هلاکت افراد غافل مورد اشاره قرار گرفته است. براین اساس می‌توان ترجمه فقیهی را

به دلیل دقت و صراحت در بیان، نسبت به سایر ترجمه‌ها ارجح دانست.

ترجمه پیشنهادی: او در مدت زمانی که خدا به او مهلت داده است، همراه با غفلت‌زدگان (در پرتگاه هلاکت بار گمراهی‌ها) سقوط می‌کند.

نتیجه

یکی از مهم‌ترین توصیف‌هایی که می‌توان از زبان‌های متعدد ارائه نمود، مقولهٔ امکانات مختلف زبانی است. هر زبانی امکانات و توانایی‌های خاصی دارد که از سویی بر بنیان‌های ساختمانی زبان تکیه دارد و از سوی دیگر بر چگونگی کاربرد تاریخی زبان. این «چگونگی کاربرد» نکتهٔ مهمی است؛ زیرا چگونگی کاربرد یک زبان در زمینه‌های گوناگون یا کم‌وبیشی کاربرد آن در زمینه یا زمینه‌هایی باعث می‌شود که آن زبان توانایی‌های خاصی را بیشتر یا کمتر به دست آورد و چه بسا برخی توانایی‌ها هرگز یا چنان‌که باید در آن پدید نیاید؛ به عبارت دیگر، اینکه قومی که زبان از آن اوست اندیشیده‌های خود را چگونه در قالب زبان می‌ریزد و از میان امکانات ذاتی زبان خود کدام یا کدام‌ها را برمی‌گزیند و می‌پروراند، این رفتار با زبان، ناگزیر در پرورش طبع زبان اثری اساسی دارد؛ زیرا از این راه است که در میان امکانات گوناگون پرورش زبان جنبه‌ای یا جنبه‌هایی بر جنبه‌های دیگر فزونی می‌یابد. زبان عربی نیز به فراخور امکانات متعدد زبانی خود، ساختارها و ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که شناخت این مؤلفه‌ها، در فهم بهتر و دقیق‌تر محتوای متن، به کار می‌آیند. در این جستار تلاش شد تا به اختصار، برخی از مشخصه‌های صرفی زبان عربی را در قالب کلام امیرمؤمنان علیه السلام از نظر گذرانده و ضمن آشنایی با چنین مؤلفه‌هایی، به تبیین نقش و اهمیت شناخت چنین توانمندی‌های زبانی در فهم مضامین کلام آن حضرت علیه السلام بپردازیم. برآیند این جستار، حاکی از این است که:

تغییرات صرفی و ساختاری واژگان، اعم از سه نوع خود در کلام امیرمؤمنان علیه السلام، همواره سازنده فضاهای معنایی جدیدی بوده است و این تغییرات، کاملاً در راستای خلق معانی تازه و ظریفی مورد کاربرد واقع شده است که در این میان، می‌توان به قاعده «زیادة المباني تدل علی زیادة المعاني» اشاره نمود که در فرمایش‌های حضرت علیه السلام به شکل مبرهن، به چشم می‌آید. افزون بر آن، نقش بی‌بدیل باهم‌آیی افعال زبان عربی با حروف جرّ مختلف، از مسائل حائز اهمیت است که بدان اشاره شد و با ذکر شواهدی، تغییرات معنایی افعال بازگو گردید.

در این میان، برخی ترجمه‌ها با کاستی‌هایی همراه بود که وجود چنین مسائلی در ترجمه طبیعی است، اما به هر روی، بیشتر ترجمه‌ها، با عنایت و توجه به چنین امکانات زبانی، سعی در ارائه معانی



دقیقی در حوزه واژگان داشته‌اند. با بررسی ترجمه‌هایی که در این مقوله با کاستی‌هایی مواجه بوده‌اند، این نتیجه حاصل گردید که بی‌اعتنایی به حروف جرّ همراه با واژگان و نادیده گرفتن اهمیت تغییرات معنایی افعال در ابواب و اوزان مختلف و همچنین ناآشنایی با تفاوت‌های معنایی واژگان به ظاهر متشابه و هم‌ریشه، همگی جزء عواملی است که منجر به نابرابری دقیق بین زبان مبدأ و مقصد در حوزه واژگان می‌شود.

بر این اساس، بر خوانندگان، مترجمان و تمام کسانی که در پی یافتن معنایی دقیق و معادل از فرمایشات آن حضرت علیه السلام هستند، ضروری می‌نماید تا با نگاهی ژرف‌تر نسبت به مقوله‌هایی همچون تفاوت‌های معنایی ناشی از اشتقاق و ساختار مختلف واژگان و جایگاه آن در جمله، تفاوت‌های معنایی اوزان و ابواب مختلف افعال و باهم‌آیی‌های مختلف افعال و حروف معانی متعدد، زمینه‌ساز بستری مناسب به‌منظور فهم و انتقال صحیح مفاهیم ارزشمند چنین متون دینی باشند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابن ابی الحدید، عزالدین أبو حامد، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۳۷.
- ابن حاجب، جمال‌الدین ابو عمرو عثمان، الشافیة، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۸۴ م.
- ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن، شرح ابن عقیل بر الفیه محمد بن عبدالله بن مالک، ترجمه سید حمید طیبیان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۰.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، ادب الحوزه، الطبعة الثانية، ۱۳۶۳.
- ابن هشام، جمال‌الدین، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ ق.
- آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نی، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۹.
- بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
- بیکر، مونا، به عبارت دیگر، ترجمه علی بهرامی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۹۳.
- جعفری، محمدتقی، شرح و ترجمه نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸.



- حسن، عباس، *النحو الوافی*، قاهرة، دار المعارف، الطبعة الرابعة، ۱۹۹۷ م.
- دشتی، محمد، ترجمه *نهج البلاغه*، قم، مشرقین، ۱۳۷۹.
- سامرای، فاضل صالح، *معانی النحو*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۲۰۰۷ م.
- سیوطی، عبدالرحمن، *المزهر فی علوم اللغة و انواعها*، قم، مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۶.
- شهیدی، سید جعفر، ترجمه *نهج البلاغه*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- شیخ رضی، محمد بن حسن استرآبادی، *شرح الکافیة فی النحو*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۳۹۵ ق.
- طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، تحقیق سید احمد حسینی، بی جا، بی تا.
- فقیهی، علی اصغر، ترجمه *نهج البلاغه*، تهران، مشرقین، ۱۳۸۱.
- فیض الاسلام، سید علی نقی، ترجمه و شرح *نهج البلاغه*، تهران، بی نا، ۱۳۳۱.
- معرفت، محمدهادی، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۶۹.
- مغنیه، محمدجواد، *فی ظلال نهج البلاغه*، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ سوم، ۱۳۵۸.
- مکارم شیرازی، ناصر، *پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)*؛ شرح تازه و جامع بر *نهج البلاغه*، قم، مدرسه امام علی ابن ابی طالب (علیه السلام)، ۱۳۹۰.
- موسوی، سید عباس، شرح *نهج البلاغه*، بیروت، دار الرسول الأکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، ۱۳۷۶.
- هاشمی خویی و دیگران، حبیب الله، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، تهران، مکتبه الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۵۸.